گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید مدافع حرم عراقی نعیم عبدالله السعیدی که خود نیز فرزند و برادر شهید است

پسرم گفت اگر برنگشتم بدانید حج بزرگی انجام داده‌ام

اشرف فصیحی دستجردی

عبدالله فرهان، پدر شهید مدافع حرم نعیم که خود نیز فرزند و برادر شهید است، از سال‌ها مبارزه خانواده‌اش با رژیم بعث عراق، شهادت پدر و برادرش به دست نیروهای صدام و سرانجام شهادت فرزندش در دفاع از حرم روایت می‌کند. او در گفت‌وگو با خبرنگار روزنامه «جوان» می‌گوید: «خانواده‌اش در جریان مبارزه با رژیم بعث شش شهید تقدیم کردند و شهید نعیم نیز پیش از آخرین اعزام خود با تک‌تک اعضای خانواده خداحافظی و طلب حلالیت کرده بود.»

■■■

لطفاً خودتان را معرفی کنید و از سابقه مبارزاتی خانواده‌تان بگویید.

من عبدالله فرهان، فرزندشهید، برادرشهید و پدرشهید مدافع حرم، نعیم هستم. ما یک خانواده مبارز هستیم و از سال ۱۹۸۷ در این مسیر قرار داشتیم. در سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۹۷، حکومت بعث صدام به سراغ خانواده ما آمد. خانه‌های ما را با بولدوزر تخریب و تمام اعضای خانواده را دستگیر کردند و به مدت سه ماه در زندان نگه داشتند. پدرم و دو نفر از برادرانم را بردند و همه آنها را به شهادت رساندند. پدرم را در زندان با تزریق آمپول به شهادت رساندند. یکی از برادرانم نیز به سپاه بدر ملحق شد و از آن زمان تا سال ۲۰۰۳ در حال جهاد بود. وقتی برگشت در جریان یک مأموریت نیروهای بعثی او را شناسایی کردند و در منطقه الحارثیه بغداد به شهادت رساندند؛ او برای جهاد از ایران آمده بود.

درگیری خانواده شما با نیروهای صدام چگونه اتفاق افتاد؟

در سال ۱۹۹۷ میلادی، زمانی که حزب بعث به خانواده ما حمله کرد با نیروهای صدام درگیر و موفق شدیم ۸۵ نفر از نیروهای صدام را به هلاکت برسانیم. در این درگیری، دایی‌ام به همراه دو پسرش و سه نفر دیگر از منطقه ما به شهادت رسیدند. اگر بخواهیم مقایسه کنیم، ما دست خالی در مقابل ظلم صدام مقاومت کردیم و شش شهید دادیم، اما حزب بعث در آن روز ۸۵ نفر تلفات داد. به دلیل شکست سنگینی که نیروهای صدام متحمل شدند، عقب‌نشینی کردند، اما بعد با هلیکوپتر و تانک برگشتند، خانه‌های ما را ویران کردند، زن و بچه‌ها را به اسارت گرفتند و برای آنها مقبره جمعی درست کردند.

مردم عراق در دوران حکومت صدام چه شرایطی داشتند؟

حزب بعث صدام به دلیل جنایت‌ها و ظلم‌هایی که در حق مردم مظلوم عراق روا داشته بود، باعث شد مردم از او بترسند، به‌طوری که هنگام رأی‌گیری، ۹۹ درصد مردم عراق از ترس به صدام رأی می‌دادند و شاید یک درصد جرئت می‌کردند رأی ندهند. آنقدر مردم را ترسانده بودند که حتی کسی جرئت نمی‌کرد در خانه خودش درباره صدام صحبت کند؛ چون می‌ترسید صدایش از دیوار خانه بیرون برود، کسی بشنود و خبر را به بعثی‌ها بدهد. آنها مردم را زنده به گور می‌کردند و حزب بعث تا زمانی که بر سر کار بود، یکه‌تازی می‌کرد و بر کشور عراق مسلط بود و هر طور که می‌خواست مملکت‌داری می‌کرد.

درباره پدر شهیدتان و نحوه شهادت ایشان بگویید.

پدر شهیدم ریش‌سفید و بزرگ طایفه ما بود و همیشه به مشکلات مردم رسیدگی می‌کرد. او یک مبارز بود و از خطرهایی هم که در مسیر مبارزه وجود داشت به خوبی باخبر بود، با این حال هیچ‌گاه دست از مسیر مبارزه برنداشت. وقتی به حزب بعث گفتند ایشان جزو مبارزان است، نیروهای بعثی به منزل ما حمله کردند و پدرم را به زندان بردند و با شکنجه او را به شهادت رساندند.

برادر شهیدتان عضو سپاه بدر بود؟

بله، برادرم همراه خانواده‌اش در مرز ایران و عراق زندگی می‌کرد. او عضو نیروهای سپاه بدر بود و به مأموریت می‌رفت و برمی‌گشت. یک روز نیروهای بعثی او را دیدند، شناسایی کردند و در نهایت به دست نیروهای صدام به شهادت رسید؛ نام برادر شهیدم خیرالله فرهان سجیل بود.

خانواده برادرتان چه شرایطی داشتند و درباره روحیه ایشان برای جهاد چه خاطره‌ای دارید؟

برادرم دو همسر، پنج دختر و چهار پسر داشت. زمانی که عضو سپاه بدر در ایران شد، چون نمی‌توانست هر دو خانواده‌اش را با خود به ایران ببرد، ابتدا همسر اولش را به همراه فرزندانش به ایران آورد و پس از مدتی هم همسر دوم و فرزندانش را به جمهوری اسلامی ایران برد و همه آنها در آنجا زندگی می‌کردند.

برادرم پیش از شهادت، نامش برای حج درآمده بود، اما گفت: «من یک مأموریت مهم دارم. ابتدا به مأموریت می‌روم. اگر کارم را به‌درستی انجام دادم و خدا خواست و برگشتم، بعد به حج می‌روم و اگر خدا نخواست برگردم و به شهادت رسیدم، بدانید من حج بزرگی انجام داده‌ام.»

> **در سال ۱۹۹۷ میلادی، زمانی که حزب بعث به خانواده ما حمله کرد، با نیروهای صدام درگیر و موفق شدیم ۸۵ نفر از نیروهای صدام را به هلاکت برسانیم. در این درگیری، دایی‌ام به همراه دو پسرش و سه نفر دیگر از منطقه ما به شهادت رسیدند. اگر بخواهیم مقایسه کنیم ما دست خالی در مقابل ظلم صدام مقاومت کردیم و شش شهید دادیم**

برادرتان چگونه به شهادت رسید و چه زمانی پیکر او پیدا شد؟

برادرم در ماه اول سال ۲۰۰۰ میلادی برای انجام مأموریت از طرف سپاه بدر به عراق آمد. در جاده بغداد به دست حزب بعث صدام افتاد و همانجا او را به شهادت رساندند، اما پیکرش به دست ما نرسید و همین موضوع برای خانواده خیلی دشوار بود. حقیقت این است که چشم‌انتظاری بسیار دشوار است و ما حال کسانی که پیکر عزیزانشان به دستشان نمی‌رسید را درک می‌کردیم، با این حال به دنبال یافتن پیکرش بود تا اینکه سه سال بعد، یعنی در سال ۲۰۰۳، پس از سقوط صدام توانستیم پیکر برادر شهیدم، خیرالله را پیدا کنیم و آن را به همراه پیکر همرزمان شهیدش به نجف بیاوریم و در وادی‌السلام به خاک بسپاریم. روز خاکسپاری او بسیار باشکوه برگزار شد و مردم زیادی برای بدرقه او به وادی‌السلام آمدند و پیکرش بعد از تشییع باشکوه به خاک سپرده شد.

درباره فرزند شهیدتان، نعیم بگویید. نحوه حضور او در جبهه‌های مقاومت چگونه بود؟

پسرم نعیم متولد سال ۱۹۹۴ است. در سال ۲۰۱۴، زمانی که آیت‌الله سیستانی فتوای جهاد داد، رفت و به برادران مبارزش ملحق شد. بار اول رفت و برگشت، اما بار دوم که می‌خواست اعزام شود، با تک‌تک اعضای فامیل خداحافظی کرد و حلالیت طلبید و گفت: «شاید این بار که بروم دیگر برنگردم.» همین هم شد و در دومین اعزامش به شهادت رسید؛ گویی خودش از شهادتش خبر داشت. زمانی که نعیم برای دفاع از حرم رفت، همسرش باردار بود و اکنون یک فرزند از او به یادگار مانده است.

شهید نعیم چه ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی داشت؟

شهید نعیم از هفت‌سالگی شروع به نماز خواندن و روزه گرفتن کرد و تا زمان شهادتش در این راه ثابت‌قدم بود. وقتی نعیم در منطقه به شهادت رسید، همه بسیار ناراحت و سیاه‌پوش شدند. نعیم کارگر مردم بود، اما بسیار دست‌بخیر بود و هر جا که می‌توانست به دیگران کمک مالی می‌کرد. گاهی می‌دید خانواده‌ای کارگر بنا ندارد، خودش می‌رفت و به آنها کمک می‌کرد تا خانه‌شان زودتر ساخته شود. اگر کسی خریدی داشت و توان رفتن نداشت، می‌رفت و کمکش می‌کرد. من دو پسر داشتم که نعیم یکی از آنها بود. پیش از جنگ به دلیل جنگ‌ها و بلاهایی که بر سرمان آورده بودند، وضعیت مالی خوبی نداشتیم، اما نعیم حتی پس از شهادتش نیز برای همه به‌ویژه اهل خانواده، پرخیر و برکت بوده و است.

از زمانی که شهید شد، برکاتی به خانه ما می‌رسد که واقعاً چیز دیگری است و نمی‌توان آن را توصیف کرد. خدا را شکر می‌کنم که چنین فرزندی به ما عطا کرد.

موضوع‌هایی که به آن اشاره کردم سبک زندگی شهید بود. ما این موضوع را در زندگی شهدا می‌بینیم. وقتی به زندگی شهدا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که آنها شیوه‌مستقلی را برای زندگی انتخاب کرده بودند. در واقع خصلت‌هایی که از سبک زندگی پیامبر و امامان معصوم گرفته شده است. آنها سراسر زندگی خود را وقف موضوع‌هایی کردند که توجه دیگران به آن جلب می‌شد. وقف کمک به نیازمندان، دستگیری از مستمندان، رفتار نیکو داشتن با کودکان، خوشرویی و احترام به والدین و اعضای خانواده. ما هر خصلت و این ویژگی‌ها را در رفتار شهدایمان می‌بینیم. در واقع اینها درسی برای ماست که بتوانیم مسیر زندگی‌مان را دنبال کنیم. این سبک زندگی چراغ راهی برای کسانی است که در مسیر شهدا حرکت می‌کنند.

> **پسرم از هفت‌سالگی شروع به نماز خواندن و روزه گرفتن کرد. وقتی نعیم در منطقه به شهادت رسید، همه بسیار ناراحت و سیاهپوش شدند. نعیم کارگر بود، اما بسیار دست‌بخیر بود و هر جا که می‌توانست به دیگران کمک مالی می‌کرد. گاهی می‌دید خانواده‌ای کارگر بنا ندارد، خودش می‌رفت و به آنها کمک می‌کرد تا خانه‌شان زودتر ساخته شود**

شهید نعیم در وصیتنامه‌اش چه پیامی برای خانواده شهدا و جوانان داشت؟

در وصیتنامه‌اش برای خانواده شهدا نوشته بود: «ای خانواده شهدا خدا به شما اجر دهد، صبر کنید و شکر خدا را به جا بیاورید. جوانان عزیز راه حق را انتخاب کنند و این راه خداست.» او در ادامه به این آیه قرآن اشاره کرده بود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» «و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.» وصیتنامه شهدا همیشه برای ما راهگشا خواهد بود. وقتی به وصیتنامه‌های شهدا مراجعه می‌کنیم حضور خدا را در آن پررنگ می‌بینیم. حضور شهدا را در آن پررنگ می‌بینیم. حضور قرآن و دعوت به قرآن در آن موج می‌زند. شهدای ما با همین آموزه‌ها در مسیر شهادت قرار می‌گیرند و خداوند آنها را در جوار رحمت خود قرار می‌دهد. شهید نعیم هم به همین موضوع توجه دارد و ما را به راه خداوند و توجه به خداوند دعوت می‌کند. او دعوت حق را لبیک گفت و وصیتنامه‌اش برجای مانده است. مثل وصیتنامه همه شهدای جبهه مقاومت که سرشار از اسراری است که ما را به آن دعوت می‌کند.

سخن پایانی.

ما از جمهوری اسلامی ایران به خاطر کمک‌هایشان تشکر می‌کنیم. ان‌شاءالله خداوند حافظ آنها باشد. مقاومت همیشه زنده خواهد ماند. پرچمی که در دستان شهدای مقاومت بود امروز در دست رهبر جمهوری اسلامی ایران است. جبهه مقاومت با خون شهدای مقاومت به مسیرش ادامه خواهد داد. رهبر شهید، سیدحسن نصرالله، حاج قاسم سلیمانی، ابومهدی المهندس و همه شهدایی که در این مسیر جانشان را فدا کردند. ما هم دنبال‌رو این شهدا هستیم. امروز هم جبهه مقاومت مثل همیشه از فلسطین، لبنان، ایران، عراق و یمن در حال مبارزه با دشمنان هستند و ان‌شاءالله با وعده خداوند پیروزی نهایی حاصل خواهد شد.

یادکرد

شهید جهان آرا در مرکز تصویر و روبه رویش شهید عبدالرضا موسوی

چهارم آبان سالروز اشغال خرمشهر

شهر را پس می‌گیریم مراقب ایمان‌مان باشیم

غلامحسین بهبودی

روز چهارم آبان ۱۳۵۹ خرمشهر سقوط کرد. ۴۶ سال قبل در این روزهایی که قرار داریم، مدافعان خرمشهر و در نمایی کلی‌تر، مردم ایران روزهای تلخی را سپری می‌کردند. آن روزها برخی تصور می‌کردند که با سقوط خرمشهر جبهه ایران در ضعف قرار خواهد گرفت، اما این هم از تلخی‌های جنگ بود. جنگی که فراز و فرودهای بسیاری را پشت‌سر گذاشت و نهایتاً با پیروزی ملت ایران به اتمام رسید.

■■■

حزن خرمشهر در آبان ۵۹

آبان سال ۱۳۵۹ که از راه رسید، تقریباً مسجل شده بود که خرمشهر از دست رفته است. ساحل چپ کارون که عمده شهر در آن قسمت قرار داشت، شاهد حضور تانک‌هایی بود که محله به محله و کوچه به کوچه را تصرف کرده و دیگر اندک خانه‌های باقیمانده را نیز پاکسازی می‌کردند. مانده بود مسجد جامع و محوطه دور و برش که آن هم آخرین دژ ایستادگی رزمندگان در برابر یگان‌های تکاوری و زرهی دشمن بود. مسجد جامع ایستاده بود و آفتاب کم‌رمق آبان ۵۹ هر صبح از فراز گلدسته‌های زخمی‌اش به شهر نیم‌سوخته نگاه می‌کرد.

شبی که جهان‌آرا فراخوان داد

شهید محمد جهان‌آرا عصر روز چهارم آبان‌ماه ۵۹ به اندک مدافعان خرمشهر پیام داد که دیگر ماندن در شهر فایده‌ای ندارد و باید آنجا را تخلیه کنند. دشمن به خیابان ۴۰ متری رسیده بود و از آنجا تا مسجد جامع راهی نبود. نباید رزمندگان در این موقعیت به راحتی جان خود را از دست می‌دادند. یک تانک دشمن درست در جایی مستقر شده بود که هر مدافعی می‌خواست از ساحل چپ کارون (محله کوت‌شیخ) به داخل شهر بیاید، آنها را به رگبار می‌بست.

غروب چهارم آبان، شهید جهان‌آرا باقیمانده مدافعان شهر را فراخواند تا از کارون عبور کنند و خود را به کوت‌شیخ برسانند. کوت‌شیخ، بخش جنوبی شهر و متصل به آبادان است. آن روز مسجد جامع برای آخرین بار رزمندگانی را می‌دید که ۳۴ روز تمام با دست‌های خالی، در برابر ادوات زرهی دشمن ایستادگی کرده بودند. گلدسته‌های این مسجد در آن غروب دلگیر از یک سو شاهد گریه رزمنده‌هایی بود که در آن سوی کارون در حسرت اشغال شهرشان می‌سوختند و در این سو نیز صدای پای متجاوزانی شنیده می‌شد که خود را آماده ورود به صحن و سرای این مسجد می‌کردند تا با تصرف آخرین دژ دفاعی رزمندگان ایرانی، فتح خرمشهر را جشن بگیرند.

مراقب ایمان‌مان باشیم

شامگاه چهارم آبان که از راه رسید، در دو سوی کارون شرایط متفاوتی برقرار بود. دشمن در آن سو هلهله می‌کرد و در این سو رزمندگان بومی خرمشهر از اینکه شهرشان از دست رفته بود به شدت ناراحت بودند. برخی گریه می‌کردند و برخی به دل نخلستان‌ها پناه برده بودند، اما یک جمله مثل آبی بود که روی داغ این بچه‌ها ریخته شد. شهید محمد جهان‌آرا، فرمانده سپاه خرمشهر خودش را به جمع نیروها رساند و گفت: «بچه‌ها اگر خرمشهر سقوط کرد، آن را پس می‌گیریم، مراقب باشیم ایمان‌مان سقوط نکند.»

۱۹ ماه بعد، خرمشهر در عملیات الی‌بیت‌المقدس برای همیشه آزاد شد، دشمن با دادن حدود ۱۹ هزار اسیر تسلیم شد و فتح دیگری در تاریخ ایران به ثبت رسید.

بعد از فتح خرمشهر بود که بسیاری از رزمندگان حاضر در شامگاه چهارم دی ۵۹، یاد جمله شهید محمد جهان‌آرا افتادند که شهر را پس می‌گیریم، مراقب ایمان‌مان باشیم. آنها ایمان به نصرت و یاری حق را در سخت‌ترین شرایط حفظ کردند و خدا نیز به وعده‌ای که به مؤمنان داده وفا کرد و آنها را بر دشمنی که از حیث تجهیزات بر ما برتری داشت، برتری داد.

> **غروب چهارم آبان، شهید جهان‌آرا باقیمانده مدافعان شهر را فراخواند تا از کارون عبور کنند و خود را به کوت‌شیخ برسانند. کوت‌شیخ، بخش جنوبی شهر و متصل به آبادان است. آن روز مسجد جامع برای آخرین بار رزمندگانی را می‌دید که ۳۴ روز تمام با دست‌های خالی، در برابر ادوات زرهی دشمن ایستادگی کرده بودند**

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۷۲۸

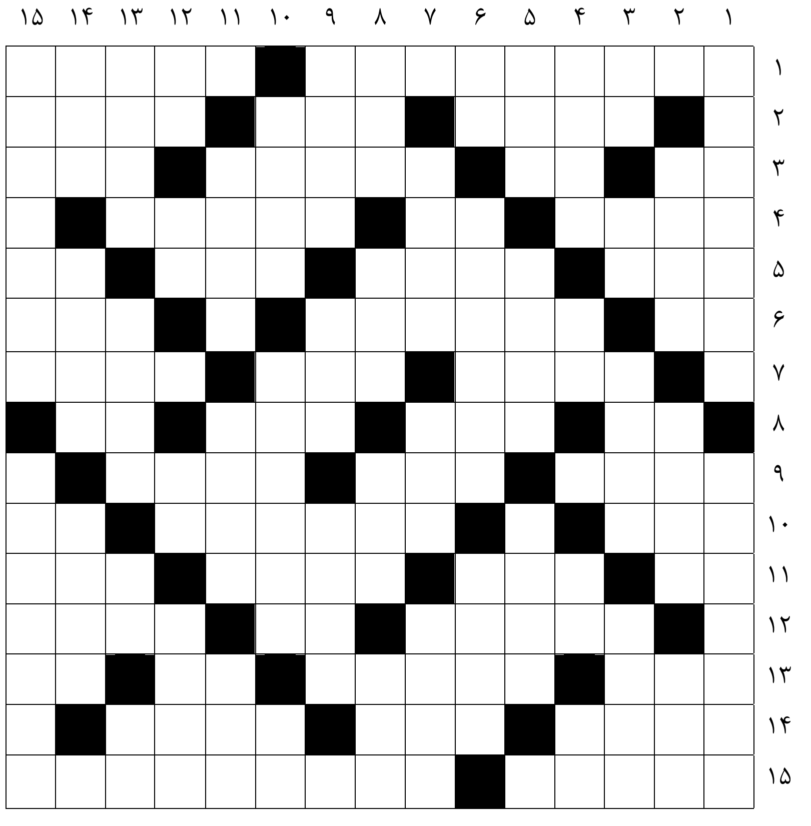

از راست به چپ

■ ۱- از آثار جک لندن - کرم نورانی ■ ۲- جوش جوانی صورت - گودال - متاع ■ ۳- پر حرفی - او - از گل‌های بهاری - آواز نرم ■ ۴- مملکت - تلخ - صندلی دندانپزشکی ■ ۵- مرد یخی هیمالیا - شاه مغولی - نهر - ویتامین انعقاد خون ■ ۶- همراه ناله - صدای یکنواخت ساعت - میوه تلفنی ■ ۷- شاعر ایرانی ملقب به خاتم‌الشعرا - پایتخت سوئیس - نام چند شاه فرانسوی ■ ۸- بر روی رودخانه می‌بندند - سگ بیمار - پول فلزی - بالای فرنگی ■ ۹- از نمازهای واجب - تاراج و غارت - سیم و کابل ■ ۱۰- خوک - از مرکبات - نماد لاغری ■ ۱۱- رساله دکتری - شعور و قوه دریافت - خواربار فروش - قسمت خارجی ساختمان ■ ۱۲- کارگردان «بن‌هور» - عمو - ریشه‌ها و پایه‌ها ■ ۱۳- زادگاه حضرت ابراهیم - گلوله خمیر و لقمه شتری - باب - راندن مزاحم ■ ۱۴- دیوارش بلند است - سوره زنان - شاه کمیاب ■ ۱۵- دستور پزشک - گناهی که تباه‌کننده بخشش خداوند است

از بالا به پایین

■ ۱- پس از اسکندر اداره امور ایران به دست این سلسله افتاد - رفع خستگی ■ ۲- واحد شمارش کمربند - معمولاً همراه سیب‌زمینی می‌فروشند - همراه هاج ■ ۳- حرف انتخاب - حرف پیروزی - آدمکش - پایتخت فلزی اروپا ■ ۴- مجموعه اشیا و اثاثیه در صحنه نمایش و مانند آن - حرف فاصله - از نت‌های موسیقی - حرف خطاب ■ ۵- پست - نوعی غذای ایرانی - از اسامی بانوان ■ ۶- عدد منفی - مرغان خانگی - رنگارنگ ■ ۷- فنی در کشتی - گرو گذاشتن - از شهرهای استان سیستان و بلوچستان ■ ۸- نام دلون - دندان نیش - واحد شمارش مغازه - گزافه‌گویی ■ ۹- نفی کننده - جزیره زادگاه ناپلئون - نامه ■ ۱۰- زنده شدن مردگان - رکورددار بازی در تیم ملی فوتبال ایران - بوی رطوبت ■ ۱۱- تاکنون - وزیر دفاع پیشین امریکا - درجه‌ای در رشته‌های رزمی ■ ۱۲- مدافع فوتبال - دست و سلطه - حرف دهن کجی - کشوری در غرب آسیا ■ ۱۳- شیرینی میوه‌ای - سوغات زلزله - کلام معتبر - خدای خورشید مصریان ■ ۱۴- سرند - نماهنگ - جلوه و ظاهر ■ ۱۵- سانسور - زادگاه اقبال لاهوری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه‌در‌سه فقط یک بار به کار روند.

		۹			۶			
		۳			۲		۸	
۶						۱	۷	
	۶		۵					۹
	۹					۸		
			۳					۲
۲		۷		۸				
						۴	۳	
۸				۱			۹	

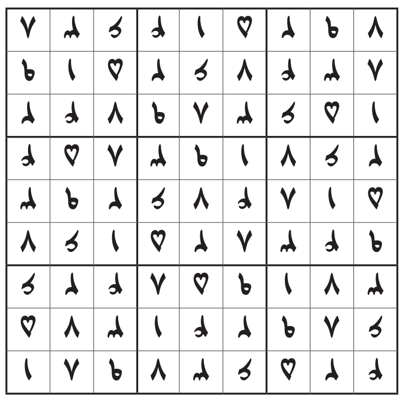

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۷۲۷